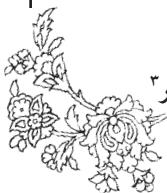


بررسی و مقایسه‌ی تطبیقی بن‌مایه‌های فکری در اشعار محمدحسین

بهجت تبریزی «شهریار» و رابرت لی فرات

با تأکید بر الهیات، فلسفه، عشق

لیلا سلیمانزاده^۱، دکتر محمدرضا شادمنامن^۲، دکتر کیان پیشکار^۳



تاریخ دریافت: ۹۵/۱/۱۸

تاریخ پذیرش: ۹۵/۱/۲۵

چکیده

ادبیات تطبیقی یا هم‌سنجدی، شاخه‌ای از نقد ادبی است که از روابط ادبی ملل و زبان‌های مختلف و از تعامل میان ملت‌ها با یکدیگر سخن می‌گوید و به دیگر سخن ادبیات تطبیقی بازشناسنده خود از زبان دیگری است. بر اساس این تعریف در این پژوهش سعی شده است تشابه و تفاوت طرز تفکر و اندیشه‌های دو شاعر معاصر ایرانی و آمریکایی یعنی محمدحسین بهجت تبریزی (۱۳۶۷-۱۲۸۵) و رابرت لی فرات (۱۹۶۳-۱۸۷۴) بررسی شده تا هم نوعی ارتباط فرهنگی میان ادبیات معاصر ایران و آمریکا برقرار کرده و هم تأثیر هر یک بر دیگری را مورد بررسی قرار دهد؛ و به این ترتیب جایگاه شعری هر یک از این شاعران بزرگ با تأکید بر الهیات و فلسفه، طبیعت، عشق و وطن مشخص گردد. چرا که در نگاه اول در کلام استاد شهریار به عنوان شاعر معاصر شرق و رابرت لی فرات به عنوان شاعر غرب از لحاظ توجه به زندگی ساده‌ی روستایی - عشق و نیز افکار فلسفی و عرفانی تشابهاتی به چشم می‌خورد؛ و این عوامل باعث شده تا هم نوعی تخیلی شیرین به اشعار این دو شاعر حاکم شود و هم شعرشان ساده و نزدیک به فهم عامه مردم باشد و در دل و روح مردم تأثیر عمیق بگذارد و نام و آوازه‌ی شهریار و فرات را علاوه بر ایران و آمریکا به خارج از مرزهای این دو کشور نیز ببرد.

واژگان کلیدی: ادبیات تطبیقی، شهریار، رابرت لی فرات، الهیات، فلسفه، عشق.

۱- کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد خلخال. خلخال. ایران leilasoleymanzadeh@gmail.com

۲- استادیار و عضو هیئت علمی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد خلخال. خلخال. ایران.

۳- عضو هیأت علمی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد جهرم. جهرم. ایران.

معلمہ

ادبیات تطبیقی شاخه‌ای از ادبیات است که ظاهراً ادبیات کشورهای مختلف جهان را بیشتر با تأکید بر نفوذ موضوع‌ها و روش‌های ادبی که به نهضت‌های بزرگ فکری منجر شده است بررسی می‌کند یا به تعبیری دیگر موضوع آن بحث «روابط و تأثیرات ادبی» دو کشور است. درواقع ادبیات تطبیقی به طور اساسی از زمانی مطرح شد که ارتباط بین ملت‌ها گسترش یافت و رفت و آمدها فزونی گرفت. موضوع ادبیات تطبیقی اصولاً عبارت است از مطالعه‌ی «روابط جانداری» که بین ادبیات کشورهای مختلف جهان وجود دارد. در واقع مقصود از ادبیات تطبیقی مقایسه و مطابقه‌ی ساده و مطلق نیست بلکه توجه ویژه معطوف به آن است که موضوع‌ها و روش‌های تفکر ادبی چگونه در هم نفوذ کرده یا از یکدیگر منشعب و یا با هم ادغام شده و نهضت‌های بزرگ فکری را به وجود آورده‌اند. (صفاری، ۱۳۵۷: ۱۴۲)

مرز میان ادبیات یک کشور با کشورهای دیگر در قلمرو پژوهش‌های تطبیقی زبان است. این پژوهش به بررسی اشعار محمدحسین بهجت تبریزی (شهریار) شاعر ایرانی و رابرت لی فراست شاعر آمریکایی از نظر وجود بن‌مایه‌های فلسفی، الهیات و عشق پرداخته است. مطالعه‌ی تطبیقی چنین آثاری که رابطه‌ی فرهنگی میان دو شاعر وجود ندارد را می‌توان ادبیات مقابله‌ای نامید که ذیل روش‌های نقد تطبیقی جای دارد. با توجه به این که این بن‌مایه‌ها در اشعار هردو شاعر به چشم می‌خورد و نوعی نزدیکی و قرابتی بین شخصیت و نوع زندگی این دو شاعر احساس شد و نیز تأیید استادان گروه ادبیات فارسی و ادبیات انگلیسی، مهم، جدید و جالب به نظر می‌رسد. ولی در این بین نباید مضمون یا تم Theme و مایه غالب یا موتیف Motif با موضوع Subject اشتباه گرفت که در این اثر موضوع مورد بحث ما همان تم یا مضمون است که از آن به عنوان جان کلام و درون‌مایه نیز تعبیر می‌شود و دریافت و تجربه شخصی شاعر

است که به راحتی قابل تشخیص نیست و مستلزم خواندن تمام یک شعر است تا بتوان بن مایه آن را تشخیص داد. این مضامین را نیز می‌توان با استفاده از روش تطبیقی در آثار ادبی ملل مختلف مورد مطالعه قرار داد.

پیشینه

تاکنون کتاب یا پایاننامه‌ای مستقل در این موضوع نوشته نشده است اما کتاب و مقالات جدگانه‌ای پیرامون آثار و اشعار این دو شاعر (شهریار و فرات) نوشته شده است که در ذیل چند نمونه از آن‌ها را شرح می‌کنم:

- احمد کاویان‌پور کتابی تحت عنوان «زندگی ادبی و اجتماعی شهریار» نوشته‌اند که زندگانی پرتلاطم استاد شهریار از کودکی و تحصیل ایشان تا قصه شیفتگی و عشق مجاز او که بعدها به معرفت ایشان انجامید تا داستان خواب معروف آیت الله مرعشی نجفی را شامل است.

- وحید سبزیان‌پور مقاله‌ای تحت عنوان «نقد و تحلیل برخی از مضامین مشترک فارسی و عربی» در اشعار شهریار نوشته‌اند که تأثیر اندیشه‌های پیشینیان در شهریار را موردنبررسی قرار داده است.

- یعقوب نوروزی مقاله‌ای تحت عنوان «در شهر خیال شهریار» دارند که صور خیال و تصویرپردازی‌های شهریار که حاصل تجارب شخصی و زندگی روستایی ایشان بود را موردنبررسی قرار داده‌اند.

- باقر صدری‌نیا مقاله‌ای تحت عنوان «رمانتیسم در شعر شهریار» نوشته است که در آن شهریار را نه به عنوان شاعری سنت‌گرا معرفی کرده بلکه گفته است شهریار با شناخت، ارزیابی و نقادی شیوه‌های ادبی هر آنچه را که خوب می‌داند در شعر خویش بکار گرفته است.

- محمد تقی سبکدل در کتابی با عنوان ستایش ائمه معصومین در شعر شهریار از عشق و ارادت ایشان به اهل بیت (ع) سخن گفته است.
و نیز درباره رابرت فراست:

- بهروز حاجی محمدی کتاب «انسان در اشعار رابرت فراست» را نوشته است که در آن انسان مدام در حال کشمکش با طبیعت است.

- فتح الله مجتبایی «ترجمه اشعار و زندگی نامه‌ی رابرت فراست» را نگاشته و در آن از زندگی و آثار و افکار فراست سخن گفته است.

- بهرام مقدادی مقاله‌ای تحت عنوان «فراست شاعر زمزمه‌ی جویباران» را نوشته است تصویرسازی را یکی از ویژگی‌های شعری رایت فراست معرفی کرده است.

- سیروس شمیسا در مقاله‌ای با عنوان «سفر به فراسو» به مقایسه افکار و اشعار هراب سپهری و رابرت فراست پرداخته است.

- ضیاء قاسمی مقاله‌ای با عنوان «رابرت فراست شاعر طبیعت و زندگی» دارد که به تشریح زندگانی و افکار و اشعار فراست پرداخته و او را شخصیتی جستجوگر معرفی کرده، اشعارش را سرشار از طنز و ایهام می‌داند.

بررسی مفهوم ادبیات تطبیقی

ارتباط گستردۀ با سایر کشورها و کنگکاوی روزافزون انسان متجدد، مبحث تازه‌های وارد قلمرو ادبی کرده است و آن «ادبیات تطبیقی» است که عبارت باشد از مقایسه و سنجش ادب ملی با ادب سرزمین‌های دیگر. در واقع امروزه رابطه‌ی همه‌جانبه‌ای که با دنیا ایجاد شده، ادب ملی را به درستی نمی‌توان درک کرد، مگر آنکه کم‌و بیش آگاهی از آثار بر جسته‌ی ادب جهانی حاصل شده باشد. یک شبکه ارتباطی میان فکر و ادب جهانی بوده است که آشنایی با آن چشم ما را به روی ادب

خود بازتر می‌کند (اسلامی ندوشن، ۱۳۴۶: ۲۶۶).

ادب تطبیقی در واقع عبارت است از تحقیق در باب روابط و مناسبات بین ادبیات ملل و اقوام مختلف جهان، پژوهندهای که به تحقیق در این رشته اشتغال دارد مثل آن است که در سرحد قلمرو زبان قومی به کمین می‌نشیند تا تمام مبادلات و معاملات فکری و ادبی را که بین آن قوم و اقوام دور و نزدیک دیگر روی می‌دهد تحت نظرارت و مراقبت خویش بگیرد. پیداست که حاصل تحقیق او با میزان دقت و مراقبتی که در این تحقیق به کار بند مناسب خواهد بود؛ بنابراین شاید بتوان گفت که در ادب تطبیقی آنچه موردنظر محقق و نقاد هست نفس اثر نیست بلکه تحقیق در کیفیت تجلی و انعکاسی است که اثر ادبی قومی در ادب قوم دیگر پیدا می‌کند. به عبارت دیگر آنچه در ادب تطبیقی موردتوجه و نظر اهل تحقیق است آن تصرف و تدبیری است که هر قومی در آنچه از آثار ادبی قوم دیگر اخذ و اقتباس می‌نماید اعمال می‌کند، بنابراین وقتی سخن از اخذ و اقتباس و تقلید و نفوذ در میان می‌آید، ادعا می‌شود که نویسنده و شاعر قومی مضامینی را از نویسنده و شاعر قومی دیگر اخذ و تقلید کرده است. درواقع این بیان متضمن این است که نویسنده و شاعر قومی چگونه با مضامین و آثار قوم دیگر مقابله کرده و آن آثار را چگونه و به چه نحوی تلقی نموده است (زرین‌کوب، ۱۳۹۲-۱۲۵). طی نیم قرن، ادبیات تطبیقی راهی دراز پیمود: از فرانسه برخاست، به کشورهای هم‌جوار رفت و سپس روانهٔ سرزمین‌های دوردست گردید (حدیدی، ۱۳۷۳: ۴).

در طول تاریخ بشری همیشه مفاهیم و مطالبی بوده‌اند که ذهن بشر را به خود مشغول داشته‌اند از عشق و عرفان گرفته تا طبیعت و زندگی و مرگ و... این مفاهیم و مضامین خاص یک ملت و یک محیط خاصی نبوده‌اند. عشق در شرق همان مفهوم عشق در غرب را دارد ولی نوع و نحوه‌ی ابراز آن در فرهنگ‌های مختلف تفاوت

دارد که ادبیات تطبیقی مجال ظهر و بروز این مفاهیم را در جوامع و افکار مختلف بشری نشان می‌دهد. به شرط آنکه این بررسی‌ها و مقایسه‌ها به دور از تعصّبات و خودبزرگ‌بینی‌ها باشد یعنی در اوج بی‌طرفی و خصومت.

اهداف و اهمیت پژوهش‌های تطبیقی

رشته ادبیات تطبیقی یکی از شاخه‌های علوم انسانی است که اهمیت آن روز به روز رو به فزونی دارد و هر روز شاهد راه‌اندازی گروه‌ها، مراکز پژوهشی، انجمن‌های ملی و نشریات تخصصی ادبیات تطبیقی در کشورهای مختلف به خصوص در طول دو دهه‌ی اخیر بوده‌ایم. این گسترش در کشورهای آسیایی و عرب‌زبان بسیار چشم‌گیرتر بوده است (انوشیروانی، ۱۳۸۹: ۱۷). از فواید ادبیات تطبیقی، توانایی و مهارت ویژه‌ای است که در اختیار پژوهشگر می‌نهد تا بتوانند هر آنچه را که اصیل و بومی است از اندیشه‌ها و فرهنگ‌های بیگانه بازشناسد (ندا، ۱۳۸۳: ۱۰۳). در جهان متلاطم امروزی ادبیات تطبیقی با تأکید بر اومانیسم جهانی و تعامل بین فرهنگی در سیاست خارجی و صحنه‌ی بین‌المللی حرف برای گفتن دارد چه بسا که در درازمدت بیش از علم سیاست کارایی داشته باشد (انوشیروانی، ۱۳۸۹: ۲۶).

ادبیات تطبیقی یک علم نوین و سالمی است که بی‌شک در آینده باعث نزدیکی هرچه بیشتر فرهنگ‌ها و ملت‌ها خواهد شد ولی این امر مستلزم توجه بیشتر و نیز داشتن آگاهی کافی از این علم و نحوه‌ی به کارگیری درست آن از سوی دوستداران ادبیات جهان است و نیز کسی که به این کار می‌پردازد باید که از آن فرهنگ و زبانی که می‌خواهد آن را با فرهنگ و زبانی دیگر مقایسه کند اطلاعات درست و دقیقی داشته باشد. تا تحقیق و نوشه‌هایش درست باشد و بتواند سره را از ناسره به درستی بشناساند و خوانندگان را در انتخاب بهترین‌ها بیشتر رهنمون شود؛ و گلچینی از

زیباترین و بهترین اندیشه‌ها و تفکرات انسان را ارائه دهد.

بررسی تطبیقی الهیات در اشعار استاد شهریار و رابرت لی فراست

الهیات یا معرفت‌ورزی درباره‌ی خدا در اشعار هردو شاعر وجود دارد، استاد شهریار و رابرت فراست هر دو در اشعار خویش از خدا و شناخت او و نیز خصوصیات ایشان سخن گفته‌اند و این خود نمودار فرهنگ مذهبی و علاقه به شناخت ذات الوهیت و نیز شناساندن ایشان به خوانندگان و تفکر درباره‌ی او توسط این شاعران است چراکه استاد شهریار از همان ابتدای کودکی در خانواده‌ی مذهبی و متدين به دنیا آمده است و از همان کودکی با قرآن آنیس بوده و مطابق با آموزه‌های آن پرورش یافته است پس این تدین و گرایش به خدا و مذهب در اشعار ایشان متجلی است و راز عمدۀ موافقیت شهریار نیز همین است چراکه او اشعار مذهبی را از عمق دل و سویدای جان سروده است:

وصف تو از کجا و بیان من از کجا
ای بر سریر ملک ازل تا ابد خدا
ای هرچه هست و نیست به تنها یی ات گوا
تنها توئی که هستی و غیر از تو هیچ نیست
یاری که هست در همه‌جا نیست هیچ جا
نه جای بی تو، نه تو را جا و این عجب

(شهریار، ۱۳۶۹: ۲۹۱)

بیت‌های بالا نمونه‌ای از الهیات استاد شهریار و نجوای صمیمانه و عاشقانه‌ی او با خدای خویش است و این ایمان راسخ و اعتقاد دینی اوست که بعدها به شکل معرفت جلوه‌گر می‌شود که آن نیز نهایت مهرورزی به خدا و نگرش هنری او به الهیات است.

ولی در مقابل این الهیات اسلامی شهریار الهیات مسیحی را برت فراست قرار دارد که هر چند او نیز به معرفت‌ورزی درباره‌ی خدا یا الهیات معتقد است و آن را در شعر خویش نیز به تصویر کشیده ولی برداشت او از خدا نه آن برداشت شهریار است زیرا که او خدا را دانا و توانای مطلق نمی‌داند، خدا در الهیات غرب یا در مسیحیت نیمه خدادست و بیشتر به شکل انسان و بشر است زیرا آن‌ها قائل به تثلیت هستند (پدر، پسر، روح القدس) البته غسل تعمید دادن را برت فراست در سال ۱۸۹۲ در کلیسای سویلدنبرگ توسط مادرش نشان می‌دهد که او نیز چون استاد شهریار در خانواده‌ای مذهبی پرورش یافته است. خانواده‌ی فراست نیز به مذهب خویش که همانا دین مقدس مسیحیت بوده پایبند بوده‌اند و این خدا گرایی و مذهب در اشعار ایشان نیز وجود دارد البته به شکلی دیگر و با روایتی متفاوت.

را برت فراست در شعر «نقاب عقل» هم به خداشناسی خویش اشاره داشته و هم قبول کردن معاد را نشان داده یعنی آخرت‌شناسی؛ و نیز در شعر «پیک بدخبر» به مسیح‌شناسی نیز اشاره کرده است؛ یعنی او موضوعات الهیات را در اشعار خویش آورده است، اما آنچه مهم است نوع دیدگاه و برداشت او از این مسائل است که با دیدگاه و برداشت استاد شهریار متفاوت می‌نماید. او تربیت یافته‌ی الهیات مسیحیت و استاد شهریار پرورش یافته‌ی الهیات اسلامی است. البته اصل دین یکی است و این پیروان و نوع نگاه و طرز تفکر آن‌هاست که ادیان را از هم جدا می‌سازد؛ و این تفاوت دیدگاه‌ها و برداشت‌ها در اشعار استاد شهریار و را برت فراست نیز متجلی شده است. الهیات در اشعار استاد شهریار قابل توجه است ایشان علاوه بر خداشناسی و نجوا و راز و نیاز با خدا، عشق و ارادت خویش را به پیامبر (ص) و ائمه معصومین نیز نشان داده است و در مدح و ثنای آنان نیز اشعاری زیبا و نغز دارد. ایشان در مدح حضرت محمد (ص) و ستایش مقام و جایگاه ایشان چنین می‌گوید:

بیین که سر به کجا می‌کشد مقام محمد
ستون عرش خدا قائم از قیام محمد
پرنده پر نتواند زدن به بام محمد
به جز فرشته‌ی عرش آشیان وحی الهی
نمیرد آتش دوزخ به احترام محمد
حریم حرمتش این بس که در شفاعت محشر

(شهریار، ۱۳۶۹: ۹۷)

رابرت فراست نیز پیامبر خود، حضرت عیسی (ع) را چنین توصیف می‌کند:
And though a god was the father.
And nobody else at fault.
And the child that came of the princess
Established a royal line.
And his mandates were given heed to
Because he was born divince

هرچند پدر کودک، یکی از خدایان بود
و گناه از کس دیگر نبود، ...
کودکی که از آن شهزاده به دنیا آمد
دودمان شاهانه‌ای را بنیاد نهاد
و به حکمیش گردن نهادند،
چون فرزند خدا بود...

(گزیده اشعار، ۱۳۸۰: ۲۰۳)

شهریار صلای پروردگارش را با جان و دل می‌شنود و به آن پاسخ می‌دهد؛ و از دوری و دلتنگی روح و جانش که از اصل خویش دورافتاده شکوه می‌کند و آرزوی لقاء محبوب خویش را دارد.

صلاب زبن که به جان می خرم بلای تو را
دلم جواب بلی می دهد صلای تو را
نه ابتدای تو دیدم نه انتهای تو را
به زلف گو که از لتا بد کشاکش توست
وفا نمی کند این عمرها وفای تو را
کشم جفای تو تا عمر باشدم، هر چند
که داده با دل من وعده لقای تو را
خوش طلاق تن و دلگشا تلاقي روح

(شہر یار، ۱۳۶۹: ۹۶)

فراست نیز که خود را آشنا با شب می خواند و در دل شب صداهایی را می شنود
ای خدای خویش، مقامی، برتر و بالاتر تصور می کند و می گوید.

A voice said, Look me in the stars
And tell me truly, men of earth,
If all the soul- and- body scars
Were not too much to pay for birth

آهازی، گفت: زمان دستاد مها سند

ای، مردمان زمین، و به من راست بگویید.

آبا این همه ؛ خمگاه در حسم و حان باشید؛ ایشان شدن

بهایی بیش از اندازه سنگین نبوده است.

(گزیده اشعار، ۱۳۸۰: ۲۱۶)

ستاره از جمله نمادهایی است که فراتست برای بیان اندیشه‌هایش در باب امور ابدی از آن سود می‌جوید؛ و در این شعر صدای خدای خویش را از ناخودآگاه و عمق جان خویش می‌شنود و او را همپایه ستاره‌ها و دست‌نیافتنی می‌بیند ولی در نظر او انسان برای زندگی کردن در زمین بهایی بیش از اندازه سنگین را متحمل شده است. حال آنکه استاد شهریار این بهای سنگین و درد دوری را به امید لقای محظوظ و رسیدن به او تحمل می‌کند. ولی فراتست پرداخت بهای سنگین برای زندگی را بیهوده و واهی می‌داند شاید علت این طرز تفکر این است که او مشتاق دیدار محظوظ نیست و یا اصلاً امیدی به دیدار حق ندارد. چون در باورهای فراتست خدا دارای صفات انسانی است و حتی مانند انسان گاهی اوقات صفات زشتی همچون عصبانی شدن را نیز دارد. پس این خدای فراتست نه آن خدای شهریار است که به خاطر دیدار او هرگونه غم و ناراحتی را تحمل می‌کند. فراتست در شعر «پروانه من» آنگاه که از تماشای پرواز پروانه و بالهای زیبای او به وجود می‌آید می‌گوید:

It Seemed God let thee flutter from his gentle clasp

Then fearful he had let thee win.

Too far beyond him to be gathered in,

Snatched thee, o'ereager, with ungentle grasp.

گویی خداوند، تو را از انگشتان پرمهر خود

رها کرده بود تا پرواز کنی

و سپس، از بیم آنکه مبادا از دسترسش بیرون شوی

باز مشتاقانه، با خشونت تو را به چنگ آورده بود.

و این خشونت خدای فراست است که در پایان شعر منجر به مرگ پروانه می‌شود.

(گزیده اشعار، ۱۳۸۰: ۵۴)

شهریار در اشعار خویش علاوه بر توصیف و ثنای خدای خویش به توصیف پیامبر و ائمه اطهار (ع) نیز پرداخته است و این از ایمان و عشق و علاقه‌ی او خبر می‌دهد که بعدها همین ایمان راسخ و اعتقاد دینی او تبدیل به معرفت شده است و راز ماندگاری و دلنشیں تر بودن اشعار استاد شهریار در همین معرفت قلبی و دل آگاه و بیدار اوست چیزی که در اشعار رابت فراست کمتر به چشم می‌آید؛ و در صورت مشاهده نیز کامل و جامع نیست.

بررسی تطبیقی مفاهیم فلسفی در اشعار استاد شهریار و رابت فراست

استاد شهریار و رابت فراست هر دو از مضامین فلسفی در شعر خویش استفاده نموده‌اند. ولی نوع نگاه آن‌ها به فلسفه با یکدیگر متفاوت است چراکه آموزه‌های فلسفی در شرق با آموزه‌های فلسفی در غرب متفاوت هستند. فلسفه‌ی غرب با انبوه پرسش‌ها رو به رو است ولی پاسخ جدی و مورد وفاق در آن وجود ندارد زیرا آنان معتقدند که حقیقت هیچ‌گاه دست یافتنی نیست پس به همین علت این پرسش‌های فلسفی موجب اضطراب و نگرانی و سردرگمی آنان شده است ولی عرفان اسلامی (فلسفه‌ی شرق) خواستار وصال و رسیدن به حقیقت است؛ و این وصال در رسیدن به حقیقت را از طریق عقل کل امکان‌پذیر می‌داند و عقل جزئی را از درک حقیقت عاجز می‌داند. فلسفه غرب بیشتر با مسائل درگیر است و فلسفه‌ی اسلامی تلاش می‌کند پاسخ‌ها را پیدا کند چراکه منبع موثق و قابل اعتمادی چون قرآن را نیز در اختیار دارد و از طریق تفکر در آیات آن می‌تواند به بیشتر و شاید تمام سوالات اساسی زندگی بشر که همانا مفهوم فلسفی دارند نیز پاسخ بگوید. در مقایسه با رابت فراست، استاد

شهریار از این درون‌مايه کمتر در اشعارش استفاده کرده ولی از آنجایی که فلسفه ما در تمام علوم است و با هدف برطرف کردن اشتباها و دشواری‌ها و پیچیدگی‌ها، سعی می‌کند روش تفکر و پاسخ سؤالات مربوط به متافیزیک و هستی‌شناسی را به انسان‌های جویای حقیقت ارائه دهد؛ پس باید که در اشعار شاعران بزرگی چون استاد شهریار نیز وجود داشته باشد ولی در این میان هر جا که استاد از عاجز بودن عقل از درک حقیقت سخن گفته است منظور ایشان عقل جزئی است نه آن عقلی که با شهود و ادراکات درونی همراه است ولی این شهود و ادراکات درونی در فلسفه‌ی غرب [که آن نیز از فلسفه‌ی یونان به وجود آمده است. [پذیرفته نشده‌است پس دیدگاه و طرز تفکر این دو شاعر [شهریار و رابرت فراست] نسبت به مضامین فلسفی و درک آن‌ها از عقل و حقیقت متفاوت از هم می‌باشد زیرا که استاد شهریار، تربیت‌یافته‌ی فلسفه‌ی اسلامی است؛ و رابرت فراست، تربیت‌یافته فلسفه‌ی غرب و یونانی است. رابرت فراست بیشتر تحت تأثیر فلسفه افلاطونی است و معتقد است حقیقت قابل دریافت نیست و آنچه از حقیقت یک‌چیز نصیب انسان می‌شود، اصل حقیقت نیست بلکه سایه‌ای از آن است [مثل افلاطون]. فراست به فلسفه علاقه‌مند است و از این مضمون تقریباً در اکثریت قریب به اتفاق اشعارش استفاده کرده است و در جایی گفته است: «شعر با زیبایی آغاز و با حکمت پایان می‌یابد». ولی در اینجا باید به تفاوت فلسفه و حکمت نیز اشاره کرد. حکمت: پرسشی بنیادین مطرح می‌کند که توان پاسخگویی داشته باشد و این امر موجب آرامش می‌شود. ولی فلسفه: تلاشی است ذهنی و عقلی و استدلالی برای درک واقعیات جهان هستی در اینجا معلوم می‌شود که حکمت فراتر از فلسفه است و سرمنشأ الهی و لَدُنْی دارد و مخصوص امامان و پیامبران و اولیاء و انسان‌های والا است. در تاریخ اسلام فلسفه به عنوان حکمت نامیده شده است. پس به این اعتبار آنچه در غرب وجود دارد فلسفه است. نه حکمت، فلسفه در غرب ملموس

شده ولی حکمت ملموس نمی‌شود. «غرب جدید با فلسفه گره‌خورده است و چهره‌ی عمیق دنیای جدید را می‌توان در فلسفه‌ی غربی متصور دید. در دوره‌ی مدرن، فلسفه دنیایی شده است و حکمت را در زمین جستجو می‌کند. نه در عالم بالا؛ و این از تبعات دنیای مدرن است» (www.noormags.ir).

از این توصیفات چنین برمی‌آید که رابرت فراست پیرو مکتب «اگریستانسیالیسم» باشد؛ زیرا او می‌خواهد از ورای طبیعت با حقیقت تماس مستقیم داشته باشد. ولی اهمیت عقل را در کشف حقایق نادیده گرفته است و بارها و بارها در اشعارش به دست‌نیافتنی بودن حقیقت اشاره داشته است. او در یک شعر بسیار کوتاه خویش با عنوان «راز» می‌گوید:

We dance round in a ring and suppose,

But the Secret sits in the middle and knows.

ما حلقهوار می رقصیم و در گمانیم

راز در میان نشسته و می داند.
(گزیده اشعار، ۱۳۸۰: ۲۱۸)

یعنی ما به دنبال راز هستی هستیم و دربی آن می‌گردیم حال آنکه راز هستی دست‌نیافتنی است و در جایی نشسته و ما را می‌نگردد؛ و این، آن سردرگمی و اضطرابی است که از بی‌پاسخی، به سؤال فلسفی، است که در فلسفه غرب وجود دارد.

استاد شهریار نیز در اشعار خویش به ناقص بودن عقل برای درک حقیقت اشاره کرده است اما او را حل این مسئله را نیز در شعر خویش آورده است.

کمال مطلق گیتھی کجا توانی یافت

یه هو ش، یاش، که یا عقا، و حکمت محدود

کلید عشقی به صندوق ما تو اینه یافت

به روی عقا تو درهای معرفت پسته است

(شہر بار، ۱۳۶۹: ۱۲۰).

رابرت فراست در شعر «خرس» به قفس بودن دنیا اشاره کرده و می‌گوید:

Men acts more like the poor bear in a cage.

رفتار آدمی همچون رفتار خرس درمانده‌ای است که در قفس افتاده.

او به ناسازگاری عقل و عشق (احساس) نیز اشاره کرده و می‌گوید:

His mood rejecting all his mind suggests

هرچه عقلش بگوید، احساسش رد می‌کند.

در این شعر فراست به فلسفه غرب که همانا از فلسفه مشائیان و اشرافیان یونان سرچشمۀ گرفته اشاره دارد.

He paces back and forth and never rests

Or if he rests from scientific tread.

پیش می‌رود و پس می‌رود

یا اگر از راه‌پیمایی عالمه بازیستد.

که به فلسفه‌ی سقراطی یا مشائیان اشاره دارد و با کنایه از آن سخن می‌گوید و درجایی از این شعر گفته است:

At one extreme agreeing with one Greek

At other agreeing with one ther Greek.

در انتهای یکسو با یک یونانی موافق است

و در انتهای سوی دیگر، با یونانی دیگر.

که در اینجا منظور او از یونانی سقراط و از یونانی دیگر افلاطون است و در پایان شعر نیز هردو مکتب فلسفه‌ی غرب را به نام می‌گوید:

A baggy figure, equally pathetic

When sedentary and when peri

شکل کیسه‌مانندی است که در هر حال به یک اندازه قابل ترحم است.

چه از ساکنان باشد و چه از مشائیان

(گزیده اشعار، ۱۳۸۰: ۱۸۲)

فراست در این شعر به مفاهیم فلسفی چون قفس بودن دنیا برای انسان – ناسازگاری عقل و عشق و نیز به مکتب‌های فلسفی اشراقیان و مشائیان اشاره کرده است ولی راه حلی که پاسخی برای این سردرگمی‌ها باشد را نمی‌آورد؛ زیرا در مکتب‌های فلسفی آن‌ها اصلاً جوابی برای سؤالات فلسفی انسان وجود ندارد.

در برابر استاد شهریار هرجایی از شعرش که از مفاهیم و مضامین فلسفی استفاده کرده حتماً بلافاصله و یا در پایان شعرش پاسخی برای روشن ساختن آن مسائل آورده است که از آموزه‌های فلسفه‌ی اسلامی او نشأت گرفته است و هم انسان را به تفکر و تدبیر در این نوع مسائل دعوت می‌کند و هم اینکه او را از بلا تکلیفی و بی‌جوابی و اضطراب نجات می‌دهد.

مکافاتش بهشت جاودانی

جهان زندان آزاده است لیکن

زم—صد بازدارد کاروانی

به دنیا دل مده کاین کاروانگاه

گرت ایمان، به دردش درنمایی

همان دردیست بی‌درمان ولیکن

خراب آباد دیدم عمر فانی

اگر گنج بقا خواهی فنا شو

(شهریار، ۱۳۶۹: ۱۰۰)

بررسی تطبیقی مفهوم عشق در اشعار محمدحسین شهریار و رابرت لی فراست

استاد شهریار و رابت فرات است از مضامین عاشقانه در اشعار خویش بسیار سود برده‌اند و تخصص هردو در سروden اشعار عاشقانه می‌باشد. اشعاری که بیشترین تأثیر را در خواننده می‌گذارد و او را به ستایش شاعر و مقام عشق و امی دارد. در طول تاریخ ادبیات ایران و جهان عشق از جمله مضامین مهم و زیبا و تأثیرگذار شاعران بوده است؛ زیرا در جهان کیست که در دل عشق نداشته باشد؟! خواه عشق حقیقی و خواه عشق مجازی حال آنکه نوع دیدگاه و نحوه ابراز آن در فرهنگ‌ها و در میان ملت‌ها متفاوت است و گرنم اصل مطلب یکی است. با توجه به نوع زندگی و اتفاقاتی که در طول حیات برای استاد شهریار پیش می‌آید ایشان را هرچه بیشتر عاشق می‌کند. همان‌طور که گفته شد عشق در هر سه نوع خود در اشعار استاد متجلی است و نمی‌توان تشخیص داد که کدام نوع آن پررنگ‌تر از دیگری است ولی آنچه مسلم است ایشان از عشق مجاز (عشق به ثریا) به عشق حقیقی و الهی دست پیدا می‌کند و در دیوان اشعار او بیشترین مضمون از آن عشق و انواع آن است. عشقی صمیمی و ساده و بی‌پیرایه و در عین حال شیرین و دلنشیں؛ و نیز فرات است که در ابتدای جوانیش عاشق الینور می‌شود و با او نیز ازدواج می‌کند و پنج سال عاشقانه زندگی می‌کنند ولی بعد از مرگ فرزندش «الیوت» ورق بر می‌گردد و عشق معنوی آن‌ها از بین می‌رود ولی فرات پس از مرگ همسرش بار دیگر عاشق منشی خود «کاتلین موریسون» می‌شود؛ و با وجودی که او عشق فرات را قبول نمی‌کند ولی فرات ۲۵ سال آینده‌ی زندگی‌اش را با عشق او سر می‌کند.

هردو شاعر به عشق نگاهی زیبا ولی محزون و غمگینانه و غریب دارند اما این حزن و اندوه، غمی شیرین است. شهریار در جایی با اشاره به عشق در زندگی‌اش و انس و الفتی که از اوان جوانی با آن داشته می‌گوید:

باغم عشق زاده و باغم عشق داده جان
نقش مزار من کنید این دو سخن که شهریار
(شهریار، ۱۳۶۹: ۳۳۹)

و رابرت فراست نیز در این زمینه می‌گوید:

I, And were an eqitaph to be my story
I'd have a short one ready for my own.
I would have written of me on my stone:
I had a lover's quarrel with the world.

اگر بخواهند که سرگذشت من بر سنگ مزارم نوشته شود.
من خود آن را در عبارتی کوتاه آماده دارم.
دلم می‌خواهد که بر سنگ مزارم بنویسن.
که نزاع من با دنیا نزاع عاشق با معشوق بود.

(گزیده اشعار، ۱۳۸۰: ۲۰)

البته غم عشق شهریار و جدال عاشقانه فراست با دنیا، نوعی از فضای صمیمیت و لذت را در اشعار آن‌ها تداعی می‌کند؛ زیرا این عشق است که انسان را از خودبینی و نخوت نجات می‌دهد و او را جاودانگی می‌بخشد و معنابخش زندگی است. معشوق زمینی به شهریار روی خوش نشان نداده است.

همخانه‌ی حرمانم و همسایه‌ی حسرت
در سایه‌ی هجران توابی مایه‌ی حسرت

(دیوان شهریار، ۱۳۶۹: ۲۷۱).

و یا در شعر «ناله‌ی ناکامی» از معشوق گلایه می‌کند و می‌گوید:

حیف از آن عمر که در پای تو من سرکردم

بروای ترک که ترک تو ستمگر کرم

.(همان: ۲۷۲)

و یا در شعر «یار قدیم» این گونه از معشوق بی و فای خویش یاد می کند:

یادش بخیر، گرچه دلم نیست شاد از او

یادم نکرد و شاد، حریفی که یاد از او

بیدادگر بنتی است بت من، که داد از او

در روزگار خسرو دادار دادگر

.(همان: ۲۸۸)

رابرت فراست نیز مضمونی شبیه به این نوع نگرش را در شعر «باد و گل کنار پنجره» آورده است.

Lovers, forget your love,

And list to the love of these.

She a window flower,

And he a winter breeze.

ای عاشقان عشق خود را فراموش کنید.

و عشق این دو را گوش کنید.

معشوق، گلی در کنار پنجره بود،

و عاشق، باد زمستانی

.(گزیده اشعار، ۱۳۸۰: ۳۴)

که از ناهمانگی عاشق و معشوق و التفات نکردن معشوق به عاشق و بی مهری او سخن می گوید.

فراست در شعر «خرس» از خرس به عنوان سمبلی از انسان عاشق یاد می‌کند که به معشوق خود یعنی درخت، عشق و ارادت خویش را ثابت می‌کند. او در این شعر به ضعف و ناتوانی عقل در مقابل عشق اشاره می‌کند و از مخالفت عقل و عشق سخن می‌گوید چراکه هرچه عقل بگوید عشق با آن مخالفت می‌کند.

The bear puts both arms around the tree above her

And draws it down as if it were a lover

And its choke cherries lips to kiss good- by,

Man acts more like the poor bear in a cage

His mood rejecting all his mind suggests.

خرس، هر دو دست خویش را گرد درختی که بالای سر اوست می‌پیچد
و آن را پائین می‌کشد چنانکه گویی دلدار اوست.

و گیلاس‌های وحشی آن، لب‌هایی است برای بوسه‌ی وداع...
رفتار آدمی همچون رفتار خرس درمانده‌ای است که در قفس افتاده
و هرچه عقلش بگوید احساسش رد می‌کند

.(همان: ۱۷۸).

شهریار نیز در اشعارش به خوار و زبون بودن عقل در مقابل عشق اشاره کرده و
چنین می‌گوید:

اگر به دست من افتاد ز عمر رفته زمامی
زمام عقل نخواهم به دست عشق سپردن
(دیوان شهریار، ۱۳۶۹: ۱۲۰).

بردی نداشت، دست دل پاکباز من

گرنه بساط عقل نمی‌باختم به عشق

(دیوان شهریار، ۱۳۶۹: ۲۸۵).

چهره‌ی معشوق زمینی شهریار همان چهره‌ی عشق جوانی شاعر است و در بیشتر موارد بی‌وفایی‌ها و نامهربانی‌های او را توصیف کرده است.

به سنگ تفرقه زد شیشه‌ی محبت من

شکست آن مه بی‌مهر عهد صحبت من

(همان: ۲۷۳).

و گاه زبان به طعن و سرزنش او می‌گشاید.

که با خیال تو کارم به کارزار کشید

زبی‌وفایی تو کار من چنان شد زار

میان شهر در این گیرودار جار کشید

برو که قصه‌ی بدقولی تو را خواهم

(همان: ۱۷۶)

ولی معشوق حقیقی او فقط یک چهره دارد و آن‌هم قابل وصف نیست و همیشه او را می‌ستاید.

چشمی نبود تا که تماشا کند کسی

آئینه‌ی جمال ازل بود عشق من

(همان: ۳۴۷).

عشق فراتست عشقی زمینی و مادی است و فقط یک صورت دارد. فراتست، عاشق و معشوق را نه به صورت واقعی بلکه در قالب سمبول و از زبان سایر عناصر توصیف می‌کند. او یکبار معشوق را تیرک میانی چادر و بار دیگر او را در قالب درخت، زمانی

او را به شکل گل کنار پنجره و زمانی آن را گل سرخ و... می‌داند.

فراست در شعر «نگاه این دو به آن دو» بیدار شدن حس عشق و دوست داشتن واقعی و آموزش آن را در دست طبیعت می‌داند. در این شعر آن دو آهوی نر و ماده بودند که آتش عشق را در دل آن دختر و پسر جوان روشن‌تر کردند و در پایان شعر نیز بر جایگاه و سخاوتمندی زمین در دادن عشق به آن‌ها تأکید کرده است.

و زمین در یک لحظه مهریانه

بدیشان امید داده بود که عشق را بدان‌ها بازگردانده است.

(مجموعه اشعار رابرт فراست، ۱۹۴۰: ۲۸۲)

او بار دیگر در شعر «درختان غان» به زمین به عنوان جایگاهی برای عشق ورزیدن اشاره کرده است؛ و این خود گواهی بر زمینه و مجازی بودن عشق فراست دارد. فراست در شعر «خاکساز» چهره‌ای از زندگی را که در آن عشق معنوی از بین رفت، تجسم نموده است و خواسته است ارزش عشق را در زندگی یادآور نشود. مادامی که بین این زوج عشقی بوده است زندگیشان نیز آرام و عاشقانه بوده است ولی با مرگ عشق معنوی که به دنبال مرگ فرزند در بین آن‌ها به وجود آمده بود زندگیشان از هم پاشیده و رنج‌آور شده بود.

ایشان در اشعار عاشقانه خویش و بخصوص در شعر «تلفن» به ارتباط روحی عاشق و معشوق تأکید می‌کند و می‌گوید:

هنگامی که سر را به سوی گلی خم کرم

صدای تو را شنیدم

چه گفتی؟ آیا مرا به نام صدا زدی

یا اینکه گفتی -

کسی گفت «بیا» - هنگامی که سرم را خم کرده بودم این را شنیدم.

- من در دل شاید چنین گفته باشم، ولی بر زبان نیاوردم

- خوب من هم آمدم

(گزیده اشعار، ۱۳۸۰: ۱۳۲).

بخش‌های پایانی این شعر گفتگوی بین عاشق و معشوق را بیان می‌کند، یعنی آن‌چنان ارتباط روحی عمیقی بین آن عاشق و معشوق وجود داشته است که بدون بر زبان آوردن عشق و دوست داشتن از جانب معشوق [که تنها در دل او را صدا زده بود] عاشق صدای او و پیام عاشقانه‌ی او را از طریق ارتباط روحی خویش با معشوق به درستی درک می‌کند.

شهریار نیز به ارتباط روحی و نزدیک عاشق و معشوق در شعر «زفاف شاعر» اشاره می‌کند و می‌گوید:

به خشت نیز دریغ آمدم، نوازش سر
شب زفاف تو کر خاک داشتم بستر
به دم زدن همه آهم بهسان آهنگر
بسان کوره آهنگرم درون می‌سوخت
که کس مباد چومن از عروسی تو خبر
خبر زخویشتنم در عزای عشق نبود

(دیوان شهریار، ۱۳۶۹: ۵۶۰).

که این عاشق و معشوق در عشق (مجازی) شهریار، تصویری از خود او و ثریا است یعنی زیان حال و احساس واقعی خویش را از ازدواج معشوقش با دیگری بیان داشته است. در این زمینه شهریار از مکتب وقوع یا واقعه‌نویسی استفاده کرده است یعنی از خود و زندگی خود برای توصیف مضمون شعری استفاده کرده است. در اینجا باید خاطرنشان شد که عشق فراتست فقط یک بُعد است که آن هم مجازی

و زمینی است حال آنکه عشق شهریار دو بُعدی است یعنی هم عشق مجازی که عشق خودش و ثریا را ترسیم می‌کند، عشق حقیقی و الهی که عشق خود و معبدش را بیان می‌کند که همگی واقعی و عینی هستند و نیاز به تأویل و تفسیر زیادی ندارد، یعنی ساده و قابل فهم است. حال آنکه فراست برای معشوق خویش از سمبلهایی چون گل سرخ - درخت - آهو - گل پشت پنجره - تیرکی از جنس درختی همیشه‌سبز و... یاد می‌کند.

نُتْحَه
نُتْحَه

در تحقیق حاضر سعی شده است به بررسی تطبیقی برخی از بن‌مایه‌های شعری مثل الهیات، فلسفه، عشق در اشعار استاد شهریار و رابرت لی فراست پرداخته شود. چراکه به تناسب علایق، نوع زندگی و دیدگاه‌های هریک از این شعرای بزرگ، نوعی مشاهد در اشعار ایشان ازلحاظ پرداختن به این مضامین احساس می‌شد. اولین نقطه‌ی اشتراک اشعار استاد شهریار و رابرت فراست در پرداختن به درون‌مایه فلسفی می‌باشد چراکه هردو شاعر از این مضمون در اشعار خویش بسیار بهره گرفته‌اند و این نیز به تناسب علاقه‌ی هردو شاعر به مسائل فلسفی است که سؤالات اساسی هر انسانی را تشکیل می‌دهد. لیکن نوع نگاه این دو شاعر به فلسفه و نیز پاسخ به این نوع سؤالات، متفاوت از یکدیگر است. رابرت فراست در به‌کارگیری این بن‌مایه گوی سبقت را از استاد شهریار ربوده است ایشان از این درون‌مایه بیشتر و بسیار استفاده نموده است چراکه فراست خود در این زمینه می‌گوید: «شعر با زیبایی و خیال آغاز می‌شود و با حکمت پایان می‌یابد». حکمت و فلسفه یک تفاوت اساسی باهم دارند و آن این است که حکمت، فراتر از فلسفه است و سرمنشأ الهی و لدنی دارد. ولی فلسفه تلاشی ذهنی و عقلی و استدلایلی برای درک واقعیات جهان است. پس منظور رابرت فراست از «حکمت» همان «فلسفه» است. ولی، «فلسفه اسلامی» استاد شهریار و فلسفه‌ای که

در غرب وجود دارد نیز متفاوت است زیرا در فلسفه‌ی اسلامی به سؤالات انسان پاسخ داده می‌شود و او به نوعی آرامش می‌رسد درست مثل اشعار استاد شهریار که سؤال فلسفی را که خود در یک بیت طرح می‌کند در همان شعر نیز به آن پاسخ می‌گوید. ولی در شعر فرات معمولاً نوعی تشویش و نگرانی و اضطراب وجود دارد و این به خاطر پاسخ ندادن به سؤالی است که خود در آغاز شعر ذهن خواننده را به آن مشغول کرده است زیرا فلسفه‌ی غرب که رابت فرات نیز متأثر از آن است عقل را از پاسخ دادن به آن و از رسیدن به حقیقت عاجز می‌داند پس فلسفه‌ی غرب با انبوهی از پرسش‌ها رو به روست و چون پاسخی برای آن نمی‌یابند پس هم خود و هم خوانندگان را دچار نوعی سردرگمی و اضطراب می‌کنند و این یکی از ویژگی‌های شعری فرات است.

دومین درون‌مایه‌ای که در اشعار استاد شهریار و رابت لی فرات مورد مقایسه و بررسی تطبیقی قرار گرفته است عشق است. هردوی این شعرای بزرگ از درون‌مایه‌ی عشق به میزان زیادی استفاده نموده‌اند به‌طوری‌که حجم قابل توجهی از اشعارشان در این مضمون است و به نوعی تخصص هردو در سروden اشعار عاشقانه است. عشق در تمام طول تاریخ و در میان همه‌ی اقوام و ملت‌ها وجود داشته و دارد. حال آنکه نوع نگرش به آن و نیز ابراز آن در جوامع مختلف متفاوت است و نیز دیدگاه‌های مختلفی در آن باره وجود دارد. عشق انواعی دارد که از آن جمله عشق حقیقی و عشق مجازی می‌باشد عشق مجازی که همان عشق به معشوق زمینی و یکی از مخلوقات خداست ولی عشق حقیقی همان عشق و علاقه به معشوق ازلی و ابدی و خالق همه جهان است و این عشقی است که در فرهنگ اسلامی ما موردت‌توجه و تحسین بوده است و همچون ودیعه‌ای است که از طرف خدا به برخی از بندگانش ارزانی می‌شود. در شعر استاد شهریار هر دو صورت این عشق‌ها وجود دارند عشق دوران جوانی او عشق مجازی

بوده و زمینه‌ای برای رسیدن به عشق حقیقی که پس از ناکامی عشق جوانی او در زندگی استاد شهریار به وجود آمد و بعدها تبدیل به معرفت شده و بخش قابل توجهی از عاشقانه‌های استاد شهریار را به خود اختصاص داده است و موجب ماندگاری و جاودانگی اشعار استاد شهریار شد. ولی عشقی که در اشعار رابرت فراست وجود دارد فقط از نوع عشق مجازی و زمینی می‌باشد چراکه عشق حقیقی و آسمانی در آموزه‌های دینی ایشان وجود ندارد.

از دیگر درون‌مایه‌های موربدبررسی الهیات بوده است که بخشی از شعرهای استاد شهریار به این درون‌مایه اختصاص دارد و گیراتر و دلنشیین‌تر و پرسوز و گدازتر هستند. اشعاری با مضمون راز و نیاز و درد دل کردن با خدا - مدح و ثنای پیامبران و ائمه و اظهار ارادت و دوستی به آن‌ها که تأثیر عمیقی بر روح و روان انسان می‌گذارد و دل و روح خواننده را با خود همراه کرده و وجودان او را بیدارتر و احساساتش را لطیف‌تر می‌کند و این نیز از نوع تربیت خانوادگی و مذهب و محیط زندگی شاعر نشأت گرفته است. چیزی که در اشعار فراست تا این حد قوی نیست و تأثیرگذاری زیادی نیز بر روی خواننده ندارد. چراکه فراست نیز در اشعار خود به خدا و حضرت ایوب و پیامبرش (حضرت مسیح (ع)) اشاره‌ای کرده و نیز از معاد و شیطان و خدا صحبت کرده ولی در بیان این مضامین بسیار محتاط عمل کرده گویی از بیان آن نوعی ترس یا نگرانی داشته است و این نیز به دلیل نوع مذهب و نگرش ایشان به آن است و چنان‌که باید و شاید بر دل نمی‌نشینند و تأثیرگذاری زیادی روی خواننده ندارند.

منابع

- ۱- امامی، نصرالله (۱۳۷۷)، مبانی و روش‌های نقد ادبی، تهران: نشر جامی.
- ۲- امینی، بابا (۱۳۸۳)، داستان زندگی و سیر و سلوک استاد شهریار، قم: نسیم حیات.
- ۳- انوشه، حسن (۱۳۸۰)، دانشنامه ادب فارسی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، جلد اول.
- ۴- پیرمحمدی، ناصر (۱۳۷۷)، آخرین سلطان عشق، قم: نشر دارالنشر اسلامی.
- ۵- حاجی محمدی، بهروز (۱۳۸۸)، انسان در شعر راپرت فرات، تهران: انتشارات ققنوس.
- ۶- حدیدی، جواد (۱۳۷۳)، از سعدی تا آراغون، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۷- حریری، ناصر (۱۳۶۹)، درباره‌ی هنر و ادبیات، بابل: انتشارات نگاه.
- ۸- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۶۸)، نقش بر آب، تهران: انتشارات سخن.
- ۹- سالمان پراور، زیگبرت (۱۳۹۳)، درآمدی بر مطالعات ادبی تطبیقی، ترجمه: علیرضا انوشیروانی، تهران: انتشارات سمت، چاپ اول.
- ۱۰- سعدی شیرازی (۱۳۸۷)، گلستان سعدی، تهران، نشر مهر آمین.
- ۱۱- شعردوست، علی‌اصغر (۱۳۹۰)، در مکتب شاعران آذربایجان از قطران تا شهریار، تهران: نشر شهریاران.
- ۱۲- شمیسا، سیروس (۱۳۸۱)، انواع ادبی، تهران: انتشارات فردوسی.
- ۱۳- شهریار، محمدحسین (۱۳۶۹)، کلیات دیوان شهریار، تهران: انتشارات نگاه.
- ۱۴- شهریار، محمدحسین (۱۳۸۶)، کلیات دیوان شهریار، تهران: مؤسسه انتشارات نگاه زرین، چاپ سی و یکم.
- ۱۵- صفاری (صورتگر)، کوکب (۱۳۵۷)، افسانه‌ها و داستان‌های ایرانی در ادبیات انگلیسی، تهران.
- ۱۶- طه، ندا، (۱۳۸۳)، ادبیات تطبیقی، ترجمه: هادی نظری منظم، تهران: نشر نی.

- ۱۷- مجتبایی، فتح الله (۱۳۳۷)، بهترین اشعار راپرت فراتر، تهران: انتشارات سخن.
 - ۱۸- مجتبایی، فتح الله (۱۳۸۰)، گزیده اشعار راپرت فراتر، تهران: انتشارات سخن.
 - ۱۹- مشرف، مریم (۱۳۸۹)، مرغ بهشتی، تهران: نشر ثالث.
 - ۲۰- مؤمن، زین العابدین (۱۳۶۹)، تحول در شعر فارسی، تهران: انتشارات طهور.
 - ۲۱- میرصادقی، جمال (۱۳۸۵)، ادبیات داستانی، تهران: نشر صفا.
 - ۲۲- میرصادقی، میمنت (۱۳۷۳)، واژه‌نامه‌ی هنر شاعری، تهران: انتشارات صفا.

مقالات:

- ۱- اوحدی، مهرانگیز (۱۳۷۷)، مغالطه‌های شاعرانه، مجله گلستانه، شماره ۲۲: ۴۸-۵۳.

۲- پروینی، خلیل (۱۳۸۹)، نظریه‌ی ادبیات تطبیقی اسلامی گامی در راستای آسیب‌زدایی از ادبیات تطبیقی، مجله انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی: ۱۴.

۳- حسن‌زاده، علی (۱۳۸۹)، نقدی فرمایستی بر شعر راهی که اختیار نکردم، مجله کتاب ماه ادبیات، شماره ۱۵۳: ۳۹-۳۳.

۴- شمیسا، سیروس (بی‌تا)، سفر به فراسو، کیهان فرهنگی، شماره ۷۴: ۳۲.

۵- صدری‌نیا، باقر (۱۳۸۲)، جلوه‌های رمانیسم در شعر شهریار، پایگاه تخصصی مجله نور، شماره ۱۸۸: ۲۴.

۶- علوی، جلال (۱۳۷۳)، برگ‌ها هرگز نمی‌میرند، مجله ادبستان فرهنگ و هنر، شماره ۹۲: ۵۲.

۷- قاسمی، ضیاء (۱۳۸۳)، رابرت فراست شاعر طبیعت و زندگی، مجله گلستانه، شماره ۱۵-۱۲: ۵۷.

۸- مقدمادی، بهرام (۱۳۶۸)، فراست شاعر زمزمه‌ی جویبارها، کیهان فرهنگی، شماره ۶۶: ۴۸.